

تأملاتی در باب معنی پوهنتون و دانشگاه و باور به وجود تمایز میان آن‌ها

بسیاری از اهل دانش و ارباب خرد را عقیده بر این است که هر کس از درون تجدد نگاه کند، چیزی جز تجدد نمی بیند. با این دید و منطق، اگر آن را بپذیریم، که ناگزیر از پذیرفتن آن هستیم، چون واقعیت دارد، از درون دین جز دین دیده نخواهد شد؛ همینطور از درون مارکسیزم و فاشیسم و لیبرالیسم و ناسیونالیسم چیزی جز مارکسیزم و فاشیسم و لیبرالیسم و ناسیونالیسم.

"گاه" را، که از نظر دستور زبان اسم است و در بسا موارد در زبان دری/فارسی از آن به مثابه پساوند و برای ساختن یا ترکیب اسم از اسم کار گرفته می شود، تنها "وقت"، "زمان"، "عصر" و "دوره" معنی کردن، صرف برای اینکه اعتقادات و باورهای قومی - سیاسی خود را در باره کلمه "دانشگاه" به کرسی بنشانیم، یا علاقه شدید و در حد افراط گری خود در زبانخواهی را ارضاء کنیم و سبب ارضاع به افراطی گری بیشتر سائر افراط گرایان شویم، نمی توانیم چیزی غیر از تعلق قوی و غیر اصولی به ناسیونالیسم قومی - زبانی بسیار تنگ نظرانه و کار غیر محققانه بنامیم.

چنین کار یا تلاشی نه پایه علمی دارد و نه مقرون به تحقیق می باشد. به این دلیل که در آن پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم و دیالکتیک فهم دقیق و تبیین کامل و همه جانبه مفقود است. در پارادیم فکری - فرهنگی - علمی لازم و دیالکتیک فهم دقیق کلمه یا سخن، همینطور در تبیین آن‌ها، چیزی که واجب است، بیان و تفسیر تمام جهات محمول و مبحث یا معانی کلمه یا سخن است. در خصوص گاه همه معانی آن، مانند: وقت و زمان و عصر و دوره و هنگام؛ جا و مکان و محل و بارگاه و مقام؛ تخت یا اورنگ و سریر، نشیمنگاه و محل جلوس پادشاهان؛ جایگاهی که شاه و عروس در شب عروسی بر آن می نشینند؛ دختر؛ تختخواب، سرین انسان، نشیمن گاهی که در سماوارهای وطنی برای مشتریان ساخته می شوند؛ عرش و...، صرف نظر از اینکه کدام یک مورد استعمال بیشتر در زبان را داشته است و کدام کمتر، یا کدام سابقه تاریخی بیشتر دارد و کدام یک کمتر و کدام ادبی - تعلیمی ست و کدام غیر تعلیمی و عامیانه.

توسل و اصرار به یک معنی، اگر از روی بی خبری از سائر معانی این کلمه، یا غرض و تعصب نباشد، به قول حافظ "رقم مغلظه بر دفتر دانش کشیدن است"، و مغلظه یا مغالطه، همان گونه که استادان سخن و زبان گفته اند: تلاشی ست هوشیارانه و توأم با هدف و منظور برای منقلب و مغشوش و مغلوب (بی اعتبار) کردن یک نظر، یک مدعا، یک عقیده، یک باور یا یک تصور، که ریشه در فرهنگ حقوقی - فلسفی - سیاسی - اخلاقی یونان قدیم دارد؛ و در آن زمان نیز حقوق دانان در محاکم و فلاسفه، به خصوص سوفسطاییان، جدل های حقوقی و در بحث های سیاسی، فلسفی و اخلاقی که با هم می نمودند، گاهی با استدلال باطل و قیاس مغلوط و فاسد، بدان توسل می جستند. سوفسطاییان در این کار سرآمد دوران خود بودند؛ تا جایی که هر راستی را می توانستند دروغ و هر دروغی را با استدلال، حجت و هنر یگانه ای که در سخنوری داشتند، راست ثابت کنند!

هر آینه در بعضی موارد نارسای های ذهنی انسان های طرف خطاب یا خواننده یک اثر، یا در نتیجه خطای های ناشی از بی توجهی خود انسان‌ها به گفتار گوینده یا متن یک نوشته، انسان دستخوش مغالطه می شود؛ ولی این نوع مغالطه در اینجا منظور ما نمی باشد؛ زیرا در این صورت، این ضعف عقل و فقدان دقت و توجه انسان است، که مغالطه رخ میدهد، نه کوشش هدفمندانه و بیرونی که مقدمات آن برای تثبیت یک مطلب، یا تصور وهم آلود و پندار نادرست و اشتباه آمیز استوار باشد، یا فقط و فقط برای به خطا انداختن کس یا کسانی عرضه گردد.

برای به کرسی نشاندن بی پایه بودن این مدعای ناموجه که معنی محل و مکان و موضع کلمه "گاه" زیاد در زبان دری مطرح نبوده و نیست، و به همین دلیل کلمه "دانشگاه" معیوب و چیزی معادل و همشان پوهنتون نمی باشد، احتیاجی دیده نمی شود، که نام این یا آن لغتنامه، و آدرس این یا آن نویسنده، لغوی و زبانشناس را در اختیار خوانندگان این مقاله، یا در اختیار کسانی که می خواهند برای پیشبرد مقاصد خاصی کلمه "گاه" را تنها وقت و هنگام، و یا زمان و عصر معنی کنند، بگذارد؛ زیرا وجود کلمات متعدد در زبان ما که هر روز به صورت متکرر در عرصه های مختلف و اجتماعات گوناگون مورد استفاده قرار می گیرند، و همه با آن‌ها آشنا هستیم، دلیلی است مانند ارتباط نور و خور.

آرایشگاه - قتلگاه - نهانگاه - کمینگاه - لشکرگاه - خوابگاه - پنهانگاه - قرارگاه - مخفی گاه - تفرجگاه - کشتارگاه - کارگاه - پایگاه - تکیه گاه - نظرگاه - بارگاه - قبله گاه - جزگاه - ایستگاه - حجامتگاه - شرمگاه - ختنه گاه - وعده گاه - زیارتگاه - آزمایشگاه - شکنجه گاه - معیاد گاه - فروشگاه - تماشاگاه - پالایشگاه - نمایشگاه - دستگاه - پرورشگاه - آرامگاه - عبادتگاه - دیدگاه - توقف گاه - دادگاه - سجده گاه - استراحت گاه - تجلی گاه - زادگاه - شکنجه گاه - نظرگاه و ده ها کلمه مرکب دیگر آنقدر در زبان ما پیشینه تاریخی و مورد استعمال دارند، که حتا انسان های مکتب نرفته و معلم و ملا ندیده نیز نه تنها از وجود آن‌ها در زبان خویش آگاه هستند، که همه روزه چند و چند ده بار آن‌ها را در گفت و گو های روزمره شان به کار میبرند.

در اینجا چند بیتی را که کلمه گاه در آن ها به معنی "مکان" و "محل" یا "تخت" و "مدخل" و "دربار" به کار رفته است، بطور نمونه عرضه می کنم:

حافظ:

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست
سعدی:

در خوابگاه عاشق سر بر کنار دوست
کیمخت خارپشت ز سنجاب خوشترست
سعدی:

شب فراق نخواه دواج دیبای را
که شب دراز بود خوابگاه تنها را
سوزنی:

ای شاه تاجدار که بر تکیه گاه ملک
هم پادشه نشینی و هم پادشه نشان
محمد زمان راسخ:
طپیدن ره ندارد در تجلی گاه حیرانی
توان گری پای تاسراشک شد نتوان چکیدن اینجا
خاقانی:

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
قیصر امین پور:
امروز تکیه گاه تو آغوش گرم من
فردا عصای خستگی ام شانه های تو
ظهیرالدین فارابی:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسی را
حافظ:

آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی
زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو
رودکی:

ابله و فرزانه را فرجام خاک
جایگاه هر دو اندر یک مغاک
خاقانی:

بر سر دجله گذشته تا مداین خضرورار
قصر کسری و زیارتگاه سلیمان دیده اند
اسدی:

چه کردید ای در نه جای شماس
که ز آن سو نشیمنگه ازدهاست
فردوسی:

تبیره بر آمد ز بارگاه شاه
رده بر کشیدند بر بارگاه

تبیره: صدای دهل، صدای موسیقی؛ درگاه: مدخل قصر، آستان مقبره یا زیارت بجای رسیدگان دین؛ بارگاه: کاخ، خیمه بزرگ شاهی و دربار. در همه ابیات بالا کلمه "گاه"، یا به معنی محل، یا به معنی مکان، و یا به معنی تخت آمده است. ابیات زیادی هم از اشعار شعرای دری/فارسی زبان وجود دارند، که در آن ها گاه به معنی وقت و زمان و هنگام و... بکار رفته اند، اما من از ذکر آن ها به این دلیل که این ابیات درمنبعی که مورد نقد من قرار گرفته است موجود هستند، خود داری کردم؛ به قولی پدram ها و بهزاد ها، "پرهیزیم!!"

اما، نکته قابل یادداشت این است که اگر نظر شعراء در باره معنی مبتنی بر وقت و زمان و عصر کلمه گاه درست و مدار اعتبار و ذکر است، چرا نظر آن ها در باب معنی محل و مکان کلمه گاه، با بیت های بی شمار شان، نباید قابل اعتناء و توجه باشد؟!

گاه، در همه ترکیبات و ابیات فوق معنی "تخت"، "محل"، "موضع" و "مکان" را داراست؛ مانند لشکرگاه که جای استقرار و بود و باش یا اطراق لشکر معنی میدهد و خیلی قدیمی هم است؛ یا خوابگاه که دارای معنی "محل خواب" می باشد؛ یا

پناهگاه: جایی که انسان یا حیوان برای حفظ جان خود پناه می‌گیرد، یا خود را پنهان می‌کند؛ یا تکیه‌گاه، که می‌تواند عصبانی باشد؛ یا مخده و مسندی؛ یا دیواری؛ یا ستونی یا میزی یا انسانی یا کشوری و یا...

همه این کلمات از قدیمی‌ترین زمان‌ها تا امروز، از زمان رودکی و فردوسی تا زمان پروین و بهار و امین پور (شاعری که شش - هفت سال پیش فوت کرد) و این زمان به وفرت و کثرت در زبان ما حضور دارند و استعمال می‌شوند، و هیچ یک از ما هیچگاه با آن‌ها مشکلی هم نداشته و نداریم.

دانشگاه، کلمه نسبتاً جدید در زبان فارسی ایران، هم که ترکیبی از دو اسم است - اسم دومی به مثابه پساوند - از جمله کلماتی می‌باشد، که در بالا به طور نمونه ترقیم شده اند. توجه کنید که کلمه پساوند، مانند پشاوند از ساخته‌های ایرانیان است و ما آن را به رسم "وام‌گیری" از آن‌ها وام گرفته در بحث‌های ادبی به کار می‌بریم. موضوعی قابل تعجب به این ارتباط این است که همه کسانی که به ابداعات لغوی ایرانیان ایراد می‌گیرند و آن را تهاجم فرهنگی می‌خوانند، در این خصوص و موارد مشابه مطلقاً سکوت می‌کنند و به اصطلاح هیچ خود را نمی‌خارند، ولی باوجود این خود را منتقد و محقق هم می‌نامند!

اگر نوشته‌های این‌ها را تعقیب کنید، در آن‌ها باوجود خصومت آشکارشان با ایران و ایرانی، که من هم تا حدودی زیادی به دلیل مداخله‌های سیاسی - نظامی - فرهنگی آن‌ها آن را توجیه پذیر می‌دانم، کلماتی مانند "سده" و "رسانه" و "روشنگری" و "تک، در تک بعدی" و "طیف" و "فرهنگ؛ به معنی لغتنامه" و "مزخرف" و "انگاشتن" و "کاربرد" و "برگ؛ در معنی ورق" و "توده" و "پاسخ" و "آلایش" و "بی‌آلایش" و "باستان" و "شکفت و شگفتی" و "رجزخوانی" و "انگیزه" و "یکدست سازی" و "مقوا" و "تبیین" و "آرمان شهر" و ... را، که همه مخلوق فرهنگستان زبان و ادب ایران و شخصیت‌های سیاسی - ادبی ایران، مانند احسان طبری و جمال زاده و صادق هدایت و شریعتی و جلال آل احمد و علوی و ... می‌باشند، مشاهده خواهید کرد. چگونه چنین چیزی ممکن است؛ فقط خدا می‌داند! این یک مسئله؛ و مسئله دیگر تقلید از رسم الخط ایرانی هاست؛ مانند: جمله‌ی خوب، خانه‌ی خراب و ...!!

مراد از یادآوری این مسائل این است، که چگونه با این همه توهین و تحقیر افغانان بوسیله ایرانیان در حال و در گذشته و چگونه در حالیکه کشور ما مورد تهاجم فرهنگی ایران قرار دارد و لشکری از افغانان خود فروخته خود را برای تخریب همه داشته‌های مادی و معنوی ما در اختیار ایرانیان گذاشته‌اند و یک دسته مورد حمایت ایران در فکر تجزیه بخشی از خاک و ایجاد هزارستان است و دسته در فکر خراسان، این ذوات که ظاهراً خصومت عظیمی با ایران و ایرانی دارند و نسبت به تهاجم فرهنگی آن‌ها به کشور ما شدیداً دلخور می‌باشند، خود عالمی از ساخته‌های زبانی فرهنگستان زبان و ادب ایران را در نوشته‌هایشان به کار می‌برند؟

بر گردیم به ادامه سخن:

"گاه"ی که در این ترکیب به دنبال اسم مصدر "دانش" آمده است، اگر خواسته باشیم آن را به معنی "وقت" با ترکیب کلمه دانش به معنای "وقت یا عصر دانش" در جمله "عصر ما عصر دانش و علم است" به کار ببریم، جمله‌ای را که به کار برده ایم، هم داری معنی و مفهوم است، و هم درست و دارای اعتبار، اما همه می‌دانیم که این ترکیب (دانشگاه) هیچگاه به مفهوم غیر متداول "وقت دانش" یا "عصر و دوران آموختن دانش و علم" مورد استفاده قرار نگرفته است، بلکه همواره به منظور بیان اسم یک مکان یا یک محل خاص، که در آن دانش و علم را فرا می‌گیرند، و به زبان ما آن را پوهنتون می‌گویند به کار گرفته می‌شود.

خلص کلام این که میان دانشگاه، که ایرانی‌ها آن را از دو اسم موجود و تاریخی در زبان دری/فارسی ترکیب نموده‌اند و به معنی مکانی که در آن علم و دانش آموخته و آموختانده می‌شود و معادل کلمات "پوهنتون" در زبان ما، "یونیورسیتی" در زبان انگلیسی، "یونیورسنتت" در زبان آلمانی و "جامعة" (مانند "جامعة الازهر") در زبان عربی می‌باشد، خلاف عقیده کسانی که می‌گویند میان آن‌ها هیچ اشتراک معنایی و تجانس یا مشابهتی وجود ندارد، یا معنی آن‌ها دقیق نیست، هیچ فرقی موجود نیست!

این که تعداد کنیری از ما افغانان با این کلمه سر سازگاری ندارند، حرف دیگری است. من فعلاً قصد بحث و فحص در این مورد را، که بحث گسترده‌ای را ایجاد می‌کند، و خیلی‌ها از فرط تعصب شاید حال شنیدن آن را نداشته باشند، ندارم؛ ولی **از گفتن این حقیقت که از نظر معناشناسی، اعمالی که در آن‌ها انجام داده می‌شود، اهدافی که در تدریس و آموزش مضمّن و شامل است، همینطور از لحاظ منطق زبان، بین دانشگاه و پوهنتون هیچ تفاوتی وجود ندارد، نمی‌خواهم خود داری کنم؛** چرا که سکوت در این زمینه به معنای آن است، که ما به حقیقت هیچ علاقه‌ای نداریم، و در برابر آن هیچ مسئولیتی احساس نمی‌کنیم؛ با آن که در همه این مکان‌ها، باوجود یکی نبودن زبان‌ها و استادان و نظام‌ها و کشورها، کار مشابه صورت می‌گیرد و همه دارای یک هدف می‌باشند، یعنی در همه چنین مکان‌ها برای علاقمندان به تحصیل علم و دانش به یک سویه و با معیارهای علمی معین و مورد قبول همه جهان آموزش داده می‌شود، و همه تأکید بر آن دارند، که میان دانشگاه، از نظر معنی و عمل و منظور، و پوهنتون و یونیورسیتی یا جامعة هیچ توفیر و تفاوتی موجود نیست.

گواه این سخن، اعتبار یکسان مدارک تحصیلی هستند که از پوهنتون یک کشور شرف صدور می‌یابند و در تمام جهان به حیث یک مدرک تحصیلی پذیرفته می‌شود؛ مگر این که ملاحظات سیاسی در کار باشد!

مخالفت با تهاجم فرهنگی ایران یا هر همسایه دیگر، به خصوص در حوزه علمی و اقلیم روشنگری و روشنفکری، نباید بدین معنا باشد، که حتی حقایق مبرهن و بدیهی را نیز - مانند هم معنی بودن کلمات دانشگاه و جامعة و یونیورسیتی و پوهنتون -

انکار کنیم و با استدلالاتی نارسا در صدد پیدا کردن سند و منطقی شویم، که با علم منطق و معنای ذاتی کلمه و سرشت زبان سازگار نیست.

چنین کاری، از نظر من، سعیی کودکانه و سخت گیری غیر اصولی و غیر علمی و منطقی ما را در برابر دیگران نشان میدهد و بجای افزایش احترام و اعتبار ما در میان جوامع علمی جهان، ما را مردمان کوتاه بین و متعصب معرفی می کند؛ چرا؟ زیرا ما حقایق مبرهن علمی را با ستیزه و خیره سری و از روی سخت گیری و دشمنی با افراد و اشخاص یا کشور یا کشورهایی می خواهیم مغلوب نشان بدهیم.

پافشاری به کاری که ما را به دامان در خود فرو رفتن و تقلب و تخریب خود می اندازد و سودمند نیست، نشانه هوشمندی و برزگواری و داشتن عشق به حقیقت نیست.

بهتر این است که ما با پذیرش واقعیت ها، هر واقعییتی که است، برای بهبودی و رشد فرهنگ و توانایی های فکری - علمی خود، هدفمندانه و با شناخت کامل راه های مبارزه اصولی با فرهنگ های مهاجم، قدم برداریم. و از وام گیری های **لازم**، **معقول**، **مناسب** و **ضروری** از هر زبانی که باشد، همان گونه که در برابر کلمات مانند "پساوند" و "پیشاوند" و "سده" و "طیف" "توده" و... (که از ساخته های ما نیستند) طی یکی - دو دهه، یا شاید بیشتر سکوت کرده ایم و آن ها را همه روزه در هر نوشته و بحث سیاسی - ادبی - فلسفی - اقتصادی - اجتماعی لازم به کار میبریم، چیز های دیگر را نیز که **خلل** و **عیب** و **نقصی** نداشته باشند، اگر کمکی در تقویه یا رشد زبان و فرهنگ ما در کل باشند، بپذیریم.

داد و گرفت در عرصه زبان امروز در جهان به یک پدیده معمول تبدیل شده است. در جهانی که هر روز چیزی نو و تازه ای ساخته می شود و به تبع آن اسم و فعل و... جدیدی بوجود می آید، دور خود را سیم خاردار یا دیوار بتونی گرفتن کار معقولی نیست. در این مورد باید همان سخن مشهور گاندی را به یاد بیاوریم!!

چیزی که در این داد و گرفت واجب و ضروری می باشد، و ما **باید** آن را **جدلاً** در نظر داشته باشیم، همانطوری که گاندی اشاره کرده بود، هوشیاری لازم است، که هر جنس به درد نخور و نامرغوب و بی مصرفی را به نام جنس مرغوب و دارای کیفیت برتر و بهتر وارد قلمرو زبان و فرهنگ خویش نکنیم؛ مانند یکی از نطاقان زن تلویزیونی که "ق" هر کلمه را "غ" اداء می کند - تنها کلمه ای که احتمالاً درست اداء خواهد کرد، قرآن خواهد بود، آنهم از ترس جان و از ترس تکفیر!!!

بحث من، به اصطلاح عوام "هرو مرو" بر سر پذیرفتن یا نپذیرفتن کلمه دانشگاه و بود و نبود پوهنتون، نیست، بحث بر سر معنای دانشگاه است که مدعی اند با پوهنتون متفاوت می باشد؛ درحالی که این کلمه، همانگونه که همه می دانیم، حتی آن هایی که نمی خواهند تن به این حقیقت واضح بدهند، هیچ تفاوتی با معنای پوهنتون ندارد. چنین تفکری در واقع کم زدن همه آن دانشمندی است، که این کلمه را انتخاب نموده اند!!

و اما در مورد زبان فارسی و نوآوری هایی که در کشور همسایه ما ایران مورد استفاده قرار می گیرد، و نارسایی های آن، بسیاری از فرهنگیان آزاد اندیش ایرانی نیز، تا جایی که دیده می شود، مشکل دارند. برخی از هموطنان ما یقیناً از این نارسایی ها و مشکلات زبان و مردم در ایران بی اطلاع اند؛ در غیر آن چنان بی پروا و با اشتیاق خود را به دامن زبان فارسی مروج در ایران نمی انداختند و نمی کوشیدند آن را تقلید کنند. این هموطنان ما نمی دانند - غیر از آنانی که دستوری و هدفمندانه در خدمت ترویج فرهنگ همسایه ها، از جمله ایران قرار دارند - که کلماتی، مانند "ارایانه" به معنی کامپیوتر، "تارنما" به معنی ایمیل، "رخنما" به معنی فیس بوک، "گپ سرا" به معنی "چت روم"، "ارایانه کیفی" به معنی لپ تاب، "آسان بر" به معنی لفتی که برای بالا بردن و پائین آوردن انسان به کار گرفته می شود، "بالا بر" به معنی لفت برای انتقال مواد به بالا و پائین (این دو کلمه چون مورد علاقه مردم قرار نگرفته، رواج پیدا نکردند، اما در آرشیف فرهنگستان هنوز هم وجود دارند)، "دستاک" به معنی راکت (این کلمه هم رواج پیدا نکرد و جایش را کلمه "موشک" گرفت)، "دمابان" به معنی قمقمه، "خمیر برگ" به معنی "لازانیا" نوعی خوراکی ایتالیایی، "گرد برگ" به معنی همبرگر، "آویزه آماس" به معنی آپندیس و صد ها کلمه دیگری که به قول آقای اسماعیل هادی، یکی از نویسندگان ایرانی و منتقدین نوآوری هایی بی اصل و نسب فرهنگستان زبان و ادب ایران، اصلاً نه پدر دارند و نه مادر و نه قوم و خویش آن ها معلوم است.

به نظر نگارنده تمام بسته پنجاه و پنج هزار کلماتی که رئیس فرهنگستان زبان و ادب ایران برای تحویلدهی به افغانستان با خود آورده بود، از همین نوع کلمات هستند، که بسیاری آن ها حتی مورد پسند و تأیید خود ایرانیان هم قرار نگرفته و در خود ایران هم با همه کوشش فرهنگستان و مدیا رواج پیدا نکرده است؛ مانند "آسان بر" و "بالا بر" و "نور خواست، به معنی "فوتوسنتز" یا "کیش لقمه" به معنی پیتزا - نوع دیگری از غذا های ایتالیایی و... (منبع: نشرات فرهنگستان زبان و ادب ایران، چند مقاله مندرج در گوگل و چند سایت اینترنتی).

آقای هادی در کتابی به نام "حاشیه بر زبانشناسی" - صفحه 131 و یکی دو صفحه بعدی آن - به طور نمونه از یک تعداد کلماتی نام میبرد، که هم به نظر او، و هم به نظر ما، که با هر سه گونه این زبان، هم دری، هم تاجیکی و هم فارسی، آشنا هستیم از جمله ترکیب های عجیب و غریبی هستند.

توجه کنید:

"کارخانه زدن"، به معنی اعمار کردن کارخانه؛ "بار زدن"، به معنی بار کردن وسیله نقلیه؛ "زیرش زدن"، به معنی به قول خود وفا نکردن یا شکستن عهد و پیمان؛ "نهار زدن"، به معنی نهار خوردن؛ "نو زدن" به معنی معامله ای را فسخ کردن

... و

هیچ کدام این عبارات با معنی اصلی کلمه "زدن" ربطی ندارند. و باتأسف، بارها شنیده شده است که برخی از هموطنان ما این ترکیب ها را بدون این که بدانند چه ترکیب های بی هویتی هستند، و چه جنایتی را در حق زبان خود مرتکب می شوند، با افتخار و با رضامندی کامل مورد استعمال قرار میدهند.

نظر من این است که به جای صرف کردن وقت گران بهای روی بحث های زبانی که از نظر تعلق و اصالت با زبان مصرح، محرز و مدلل هستند، و تأمل روی چیز هایی که واقعیت ندارند، پیرامون آن نکات واقعی و ضروری بحث شود، که پینه هایی بی پیشینه، اضافی و نامرغوبی هستند در رخت خوشنمای زبان ما؛ کلماتی که از نظر کمیت هم کم نیستند. تشریح و بررسی نارسایی هایی که یاد شد، مغالطه کردن نیست، بلکه کاری ست متناسب با واقعیت، صواب، و سزاوار انجام دادن!

مثال های دیگر، مانند مثال هایی که داده شد: "سر خورده شدن" است که به معنی ناامید شدن یا مایوس گردیدن به کار برده شده است؛ یا به "به سرش زدن" که به معنی ناراحت و عصبی یا دیوانه شدن می باشد. این مصطلحات مجهول الهویه، نامأنوس و بد ریخت از مدتی ست، که باتأسف در جامعه ما نیز راه پیدا کرده است، و هزار ها تای دیگر!

در این خصوص باید نوشت، و مردم را آگاه ساخت! باید مردم را آگاه ساخت که این نوع ابداعاتی بی نام و نشان و غیرضروری و دارای عیب، و عاری از منطق ساختاری و صرفی غیر از آشفتگی، سبب ناموزونی زبان موزون و شریین و تاریخی ما می گردند؛ همچنین باعث می شوند، که زبان ظریف و ترکیبات، یا اصطلاحات و مثل های متداول، لطیف، کهن، سنگین و متین ما، که نشان از قدمت بیشتر و اصالت بهتر دارند آهسته آهسته فراموش شوند و از بین بروند.

از یکی از دوستانی که باری عبارت "گول خوردن" را به تقلید از ایرانیان به کار برده بود پرسیدم: به نظر شما "گول زدن" در زبان ما با معنی تر، ساده تر، شریین تر، مروج تر، شایسته تر و اصل تر است، یا "فریب دادن" و "اغوا کردن"؛ و با "اغفال نمودن"؟! با چهره حق به جانب گفت: "این ها که عربی هستند!" گفتم: "مقصود چیست؟ کلمات بی شماری، مانند کتاب و مکاتبه و مکتوب و مکتب و کاتب و کتیبه و کتب و اکتاب و...، فکر و مفکوره و تفکر و فکرت و فکور و...، ذهن و ذهنیت و ذهنی و ذهن و...، روح و ارواح و روحانی و روحانیت و روحی و...، علم و عالم و معلم و متعلم و تعلیم و تعلم و معلوم و...، تحصیل و حاصل و محصل و حصول و...، شرع و شارع و مشروع و مشروعیت و شریعت و شرعی و تشریح و شریعتی و تشریح و...، لیل و نهار، روزه و نکات و حج، عالی و احسان و صفت و قید و فعل و صالح و حس و فبح و کبیر و صغیر و مطالعه و طلوع و غروب، و هزار ها کلمه دیگر عربی را با همه مشتقات شان، که در زبان ما از قرن ها موجود هستند، می خواهید به زبانه دان تاریخ بسپاریم؟ چه گونه؟ با کدام اندوخته های زبانی - ذخیره لفظی و...؟ و با کدام کانون علمی مورد اعتماد و معتبر؟

آیا لازم، پسندیده، معقول و ممکن است این همه کلمه را به نام این که عربی هستند، با آن که با معنی و مفهوم و سیال هستند و دارای ریشه و مشتقات هستند و زیربنای زبان تصریفی ما را تشکیل میدهند، سبب پرباری زبان ما گردیده و می گردند و از کم و بیش یک و نیم هزار سال بخش لازم و عظیمی از زبان ما را تشکیل میدهند و سوا کردن آن ها از زبان ما موجودیت زبان ما را با خطر رو بر رو می سازد و قادر هم نیستیم جای خالی آن ها را پر کنیم، به باد فراموش بسپاریم؛ و جای آن را با کلمات مجهول، بی هویت و تهی از مشتقات و اصالت تاریخی این یا آن کشور پر کنیم؟ از جانبی چرا فراموش می کنید که کلمات عربی تنها کلماتی نیستند که در زبان ما حضور دارند. زبان ما نه تنها حاوی کلمات عربی، که حاوی صد ها کلمه ترکی و روسی و هندی و فارسی ایرانی و انگلیسی و... نیز هستند. اگر این همه کلمه می توانند در زبان ما جای داشته باشند، چه دلیلی وجود دارد، که کلمات عربی اجازه زیستن در زبان ما را نداشته باشند؟"

کلمه "گول"، در زبان فارسی که همسایه های ایرانی ما آن را به کار می بندند، دارای معانی "ابله" و "نادان" است. در زبان عامیانه ما این کلمه دارای معانی "مگ" و "گنگس" و "گیج" می باشد: "چه آدمی گنگس و گولی!" حال اگر گول را به معنی ابله و نادان به حساب بیاوریم، با ترکیب فعل "زدن" در یک عبارت یا در یک جمله، معنی آن چیزی مانند نادان و ابله را زدن (لت و کوب کردن) می شود، نه فریب دادن یا فریفتن.

و اگر این لفظ به معنی "مکر" و "فریب" مورد استفاده قرار بگیرد، استفاده آن با مصدر لازم "زدن"، اصلاً کفر مطلق است؛ چنانچه ما هیچ وقت نشنیده و نخوانده ایم، که کسی گفته یا نوشته باشد: "مکر زدن" یا "فریب زدن".

مصدر "زدن" را ما در زبان خود همراه با "نیرنگ"، که یکی از معانی کلمه "گول" است، بکار میبریم، ولی نیرنگ به خودی خود، حتا در این صورت درست و با معنای جمله، معنی فریب دادن را ندارد. نیرنگ زدن عملیه فکری - لفظی - فزیکایی ست که برای فریب دادن کسی بکار برده می شود، یعنی عملی ست که در یک پروسه زمانی، اگر طرف ساده لوح و زود باور باشد و نداند که نیرنگی برای فریفتن او در کار است، منتج به فریب کسی می شود. به معنی دیگر نیرنگ آغاز یک عملیه است که پایان آن فریب است.

همین طور ترکیبات "در جا زدن" و "بار زدن"، که در این مورد به معنی سوغات به کار می رود و...، که برخی از هموطنان ما آن ها را مثل طوطی در بحث ها و گفتار های روزمره خویش بر زبان می آورند، قابل تأمل هستند.

"رایانه" و "راهبردی" یا "راهکار"، که معادل "کامپیوتر"، "استراتژی" و "تکنیک" انگلیسی/فرانسوی پنداشته می شوند، ابداعات عجیبی هستند، که گذشته از داشتن شباهت لفظی و ظاهری آن ها با اسمایی که غربی ها روی این سه کلمه و روی اصطلاحاتی مانند این ها گذاشته اند، قدرت اشتقاقی و تصریفی را که این کلمات در زبان های انگلیسی/فرانسوی یا آلمانی و روسی و... دارند، دارا نیستند.

همسایه های ایرانی ما، با همه تلاش و کوششی که طی سال های متمادی نموده اند، هنوز قادر نشده اند برای "هلیکوپتر"، به گونه مثال، یک نام مشخص و مختص انتخاب کنند. یکی آن را "بالگرد" مینامد، دیگری گرد بال" و دیگری هم "چرخ بال". چرا؟ جواب آن را در سطور بالا جست و جو کنید!!

برای اجتناب از سرا زیر کردن هر متاعی بی ارزشی، اگر توان ابداع اسم یا فعل معادل افعال یا اسمای مخلوق غربی ها برای پدیده ها یا تولیدات صنعتی/تکنولوژیک آن ها و چیز های دیگر را نداریم، بهتر است از روی ناگزیری عین کلمات را به رسم "قرض گرفتن" یا "داد و گرفت" زبانی در زبان خود رواج بدهیم، تا این که چیزی بسازیم یا چیزی را از جای دیگری، به خاطر وجود شباهت زبانی، تقلید کنیم، که گذشته از مجهول الهویه و ثقیل و نامأنوس و زبان رگ کنک بودن، قدرت اشتقاق، همچنی شباهتی با اصل شیء نداشته باشند!

به کار بردن "قطبیدن" به جای "POLARIZE"، آن گونه که آقای هادی می نویسد، به طور مثال از میان صد ها کلمه، غیر از این که ما را خیره خند بسازد و پشت نخود سیاه روان کند، هیچ درد ما را دوا نمی کند. یا استفاده از کلمات غریب و نادر و زبان رگ کنی، مانند: نمیدن به جای میل کردن؛ نهزیدن به جای ترسیدن؛ نوانیدن به جای خرامیدن؛ میختن به جای ادرار کردن؛ تشخیصیدن به جای کوشیدن؛ سکنجیدن به معنی سرفه کردن؛ آیشتن به جای نهفتن؛ ورپلغیدن به جای بیرون آمدن یا سر زدن یا طلوع کردن؛ ورساخیدن به جای لیسیدن؛ پشلیدن به جای چسبیدن؛ پشکلیدن به معنی با ناخن و سرانگشت در جایی رخنه کردن؛ و...

پرداختن محققانه، نه از روی تعصب، به این گونه مطالب و ده ها مطلب دیگر، که شاید به زودی به وسیله شیفتگان جنون زده فرهنگستان زبان و ادب ایران، و دیگر ایران زدگان افغانی در زبان ما راه پیدا کنند از واجبات هستند؛ کلماتی که اگر به بن و ریشه آن ها رجوع کنیم، هیچ پیشینه و ربطی به زبان ما ندارند و اگر پیرامون آن ها چیزی هم بنویسیم، هم حق و حقیقت را گفته ایم، و هم برای جامعه خود خدمت و روشننگری نموده ایم. صرف نظر از این، موضع استدلالی، تهاجمی و تدافعی ما در برابر بدعت گذاران خارجی و ایادی های داخلی شان، مثل رحیمی ها، نیز محکم و منطقی خواهد بود!

با تعصب، به هر رنگ و قد و وزن و شمایی که باشد، همچنین با ذهن و ذهنیت آلوده و بدون دلایل مستحکم و عقلی و مقرون به واقعیت و منطق و اصالت زبان ممکن نیست مردمی را که باسواد و هوشیار و بیدار هستند، و به کوچک ترین مسئله توجه دارند، و هر سخنی را در ترازوی عقل و منطق وزن می کنند و نسبت هر سخنی را با دقت لازم اندازه می گیرند و به نقد می پردازند، مردمی را که بومی کشند که نویسنده فلان نوشته چه نیت آشکار و پنهانی را می خواهد به نهن خواننده القاء کند، به خود و به گفتار خود خوش بین و متمایل ساخت. کار علمی، پرداختن بدون تعصب و بی طرفانه و واقعی به قضایا می باشد!!

تعصب مانند سیاه چاهی بسیار تنگ، تاریک و عمیقی ست، که انسان گرفتار و اسیر در ته آن، از آسمانی با فراخی همه هستی، تنها همانقدری را که محیط دهن چاه به وی اجازه می دهد، می بیند. "گاه" را تنها وقت و زمان یا عصر و دوره معنی کردن، برای این که چیزی را که ما دوست نداریم نادرست و بی پایه نشان بدهیم، عملی ست متضمن تعصب و سخت گیری بیجا! گذشته از این، فرهنگ، همان گونه که آقای وهاب عزیز نوشته اند؛ تنها در بر گیرنده زبان نیست!

رواج پیدا کردن پکول، کاوه، شیرچای پاکستانی، پیراهن و تنبان زنانه پنجابی، انواع تزئینات و میل و فرنیچر ترکی و عربی در خانه ها و دفاتر ما، ساختن عماراتی به سبک و ذوق پاکستانی ها و رنگ های شوخ مروج در پاکستان، آرایش زننده و تقلید از لباس های هنرمندان سینمایی زن و مرد هندی و پاکستانی، عبا و قبا و ردایی که پیشوایان مذهبی همسایه های ما، به خصوص ایرانی ها به تن می کنند، انواع گوناگون مراسم مذهبی و بدعت هایی مانند خود را با قمه و زنجیر و تیغ و... زدن و شهر ها را غرق در حجاب سیه کردن، رواج فرهنگ و هابی گری و پیروی از شیخ های عرب و مولانا های پاکستانی، رواج دادن سریال ها و فلم های جنایی و عشقی در حد ابتذال، بی محتوا و گمراه کننده ترکی و هندی، وجود صد ها عنوان کتاب ایرانی که تنها به مقصد ترویج فرهنگ این کشور و برای گمراه ساختن و مغزشویی توده ها به کشور ما فرستاده می شوند و ده ها و صد ها مسئله دیگر، همه بخش هایی از تهاجم فرهنگی کشور های همسایه، و کشور های دور و نزدیک دیگر به کشور ما هستند، که نه تنها باید پیرامون آن نوشته شود، بلکه راه های جلوگیری آن ها نیز جست و جو و هر چه زودتر گرفته شود.

یکی از راه های حفظ اصالت زبان، ضمن توجه به فریه سازی سالم آن، این است، که نویسندگان، شعرا، ادبا، زبان دانان، زبان شناسان و روشنفکران متعهد ما به جای این که خود را مصروف جدل های بیهوده و غیر ضروری و ناموجه و بی اهمیت کنند، روی زبان خود بیشتر از همه زمان ها کار نمایند. و علاوه بر آن که کمبودات و نارسایی های آن را مرفوع می سازند، با پیشنهاد و انتخاب صفات، قیود، افعال، اسماء، پساوند ها و پیشاوند ها و... و ترکیب و آمیزش آن ها مطابق با قواعد تصریفی - اشتقاقی - تحلیلی - دستوری به پر بار ساختن بیشتر زبان خویش اهتمام بورزند و آن را در حد لازم بارور بسازند.

اهتمام ورزیدن به ایجاد یک رسم الخط واحد، بدون نقص، ساده که مبتنی بر منطق بوده و بر پایه دلایل مصرح، محقق و قطعی استوار باشد، از همه اولتر محتاج عنایت و التفات است.

پیدایش یا جعل کلماتی مانند "سربیدن" و "قطبیدن" و "آماسیدن" و "کنانیدن" و "نبلمندیدن" و "آگیشیدن" و "انجوخیدن" و "برمخیدن" و "برمچیدن" و "شخودن" و "شخولیدن" و "انجیردن" و "برتهیدن" و "بشکولیدن" و "بسخدن" و "بمگیدن" و "بیوازیدن" و "بتنجیدن" و صد ها مصدر جعلی دیگر از این جنس و دسته؛ همچنان "اشگوختن" و "استهیدن" و "آیشتن" و

کلمات همانند متعدد دیگر - که بدون تردید در بسته لغات پیشنهادی آقای عادل به افغانستان شامل هستند - تشبثاتی هستند غیر ضروری و بی نتیجه؛ زیرا معادل همه این لغات، حتی بهتر و معتبر تر، از قبل در زبان ما موجود هستند و ما هیچ مشکلی با آن ها نداریم!!

همه این کلمات عجیب الخلقه در کتاب پربار و تحقیقی حاشیه بر زبانشناسی، نوشته اسماعیل هادی موجود هستند - علاوه بر کلمات همانندی بی شمار دیگر!!

مطابق چند نظر، تعداد افعال بسیط در زبان دری/فارسی فوش از 240 یا 250 عدد بیشتر نیست؛ در برابر این عدد، افعال ساده ای که در زبان انگلیسی، به طور نمونه، وجود دارند در حدود 23000 تخمین شده است. با وجود این تفاوت، با داشتن "وند" ها و امکان ترکیب افعال ساده ای از قبل موجود در زبان ما باهم، زبان ما، اگر ما روی آن کار کنیم، می تواند یکی از غنی ترین زبان های دنیا باشد!

نا گفته پیداست که این تعداد از افعال ساده - صد برابر افعال ساده در زبان ما - گذشته از این که به ساختار مناسب زبان انگلیس ها مربوط می شود، کار مستمر و سازنده ای بوده است، که انگلیسی زبان ها با حوصله مندی و بصیرت و مالاندیشی و باریک بینی تمام آن را به این اندازه رسانیده و زبان خویش را غناء بخشیده اند.

تکرار می کنم: یکی از راه های رسیدن به دیگران، دور کردن تعصب از خود می باشد، نه پیچیدن به دور خود و به پای دیگران، و خود را "کله ونگ" کردن با مسائل بیهوده و به درد نخور و دور از واقعیت - از همه مهمتر، خود را کوچک و ناتوان نشمردن!!